

قتل های
زنجیره ای تبدیل
شد به اعدام های
زنجیره ای

پیداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۳۸ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و سوم - خرداد ماه ۲۵۸۲ ایرانی - ۱۴۰۲ عربی

آخوندها دست
به قتل عام
ایرانی ها
زده اند

هم میهنان گرامی

تا تک تک ما ملت، خود را عوض نکنیم،
وضع ایران عوض نخواهد شد

جان تمام زندانیان سیاسی در خطر جدی است

وظیفه تک تک ایرانی ها در بیرون از کشور همراهی و فشار بر سازمان های
اپوزسیون است که پاشنه در سازمان های ملل و حقوق بشر را از جا در آورند
تا جلوی اعدام های کین توزانه و از سر دشمنی با ایرانیان گرفته شود

دکتر صدیقه وسمقی

بانوی افشاگر با حجاب

انتقاد از دین

دکتر صدیقه وسمقی دکترای الهیات، صاحب نظر در فقه و مبانی
اسلامی، پژوهشگر و استاد دانشگاه های آلمان و

مانده در رویه ۳

بیژن معصومیان

فرستنده دکتر قاسم بیات

شرح این غصه نگفتن تا کی؟

شرح این ماجرا در نامه ای است که یک افسر اتریشی مامور در ایران به
نام سروان «آلفرد وان گوموآن» از ایران برای یکی از دوستانش در اروپا که
تاریخ ۲۹ آگست ۱۸۵۲ میلادی را دارد نوشته است. مانده در رویه ۲

شرح این غصه نگفتن تاکی؟

مانده از رویه ی نخست

در آن زمان سروان «آلفرد وان گوموآن» در خدمت حکومت ناصرالدین شاه قاجار در تهران بوده است.

در علم تاریخ نگاری گزارش های شاهدان عینی از وقایع، همیشه از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. و یافتن چنین گزارش هایی از شهروندان اروپایی که در عصر قاجار ساکن ایران بوده اند امری بس دشوار می باشد و شاید این تنها نمونه از چنین گزارشاتی است که بدست اروپایی های ساکن ایران نوشته شده است.

درست دو هفته پیش از نگارش این نامه یعنی در ۱۵ آگست ۱۸۵۲ در یک روز گرم تابستانی، ناصرالدین شاه هنگامی که عازم شکار بود، از جانب چند جوان بابی که از قتل رهبر مذهبی شان سید محمد علی باب به شدت ناراحت بودند مورد سوء قصد نافرجامی قرار گرفت که حاصل آن تنها چند زخم سطحی به بدن پادشاه بود. خامی و بی تجربگی این جوان های احساساتی به حدی بود که آن ها برای این عمل خطرناک تصمیم به استفاده از تپانچه های ساچمه ای که مناسب شکار گنجشک بود گرفتند! به همین جهت زخم های وارده به پادشاه قاجار بسیار جزیی بود (جزئیات این حادثه در برگ های ۱۱۸۴ - ۱۱۸۶ جلد سوم ناسخ التواریخ چاپ ۱۳۸۰ آمده است).

پس از این تیراندازی به سوی شاه بسیاری از بابی ها در تهران دستگیر شدند و پس از شکنجه و بازجویی، تعداد زیادی از آن ها محکوم به اعدام شدند.

ماموران محکوم شدگان به اعدام را از زندان پایتخت به بازار تهران آوردند. سپس در نمایشی به غایت خونین و وحشیانه، محکومان را در میان اصناف، روحانیان، نظامیان و گروه های دیگر تقسیم کردند تا آن ها هم به نوبه خود به وحشیانه ترین راه ممکن به کشتن این محکومان بیگناه و بی خبر از ماجرا بپردازند.

افسر اتریشی هم بطور اتفاقی و ناخواسته مجبور شد شاهد نگون بخت این کشتار و نمایش بی سابقه باشد. واقعه مذکور بقدری سروان «وان گوموآن» را تکان داد که نه تنها وی را وادار به نوشتن این گزارش درد آور کرد، بلکه او پس از دیدن این حادثه، تحمل زندگی در ایران را از دست داد و از سمت خود استعفاء داده به اروپا بازگشت.

شرق شناس مشهور، پرفسور «ادوارد براون» استاد زبان و تاریخ و ادبیات فارسی در دانشگاه کمبریج انگلستان در کتاب «منابعی برای مطالعه آیین بابی» چاپ ۱۹۱۸ می نویسد که وی نسخه ای از نامه افسر اتریشی را که در یک روزنامه آلمانی چاپ شده بود را از همسر دکتر پولاک پزشک ناصرالدین شاه دریافت کرده بود.

احتمالاً دوست اروپایی افسر اتریشی پس از دریافت آن نامه درد آور،

نسخه ای از آن را در اختیار یک روزنامه آلمانی قرار داده است. در شرح آن اعدام های وحشیانه توسط مردم در بازار تهران، افسر اتریشی در تاریخ ۲۹ آگست ۱۸۵۲ به دوستش در اروپا می نویسد:

«دوست عزیز، در آخرین نامه ام که آن را در بیستم همین ماه فرستاده بودم، به سوء قصد به جان پادشاه اشاره کرده بودم. در این نامه نتیجه تحقیقات از دو جوان، عوامل سوء قصد را برای شما می نویسم.

با وجود شکنجه های وحشتناک، اعتراف مهمی از آن ها گرفته نمی شود. حتی پس از استفاده از انبرهای داغ شده و فروکردن و پیچاندن میله های آهنین در اندام آن دو، تا شاید نام طراح اصلی ترور شناخته شود. تنها نتیجه ای که گرفته شد این بود که عاملین ترور متعلق به فرقه بابی بودند. مسلمانان بابی ها را مرتد و خارج از دین می شمارند. با وجود اعتقاد به پیامبر اسلام، بابی ها در بسیاری از امور با مسلمانان اختلاف نظر دارند. این فرقه حدود ۱۵ سال پیش توسط شخصی به نام باب آغاز شد، سرانجام به دستور ناصرالدین شاه، باب به جوخه اعدام سپرده شد. و این دو جوان به تلافی اعدام باب می خواستند شاه را بکشند.

وفادارترین پیروان باب به شهر زنجان فرار کردند که دوسال پیش قوای سلطنتی آن ها را شکست داده همگی شان را، از مرد و زن و کوچک و بزرگ قتل عام کردند. اذیت و آزارهای بی حد و حصر علیه بابی ها که ناشی از تعصب مذهبی مسلمانان بوده است تاکنون نتیجه عکس داده و منجر به گسترش تعالیم باب در سراسر کشور شده است. پیامبر بابیان با مهارت به پیروانش خاطر نشان کرده بود که اتاق شکنجه راهی به سوی بهشت است.

ولی روشی که غلامان شاه برای کشتن و از بین بردن بابی ها به کار می بردند آنقدر وحشتناک است که اگر بخواهم صحنه های اصلی آن را جلوی چشم شما به تصویر بکشم خون در رگ هایم لخته می شود. ضربات بی شمار ترکه ها که با سنگینی هر چه تمام تر بر پشت و کف پاها نواخته می شود، داغ کردن قسمت های مختلف بدن با میله های داغ آهنی سرخ شده در آتش، از جمله شکنجه های پیش پا افتاده است که قربانی آن ها باید خود را بسیار خوشبخت بشمارد اگر تنها بدین طریق زجر بکشد. اما ای دوست من که صاحب قلبی رئوف و اخلاقی اروپایی هستی، همراهم بیا تا تو را به سرزمین غمگینان ببرم، به جایی که مردمان باید در صحنه عمل، با چشمان از حدقه درآمده، گوش های بریده شده، از بدن خود را بخورند، به دیار آن هایی که جمجمه هایشان با ضربات چکش خرد شده و یا به مکانی در بازاریا که با بدن قربانیان چراغانی شده است، یعنی جایی که سینه ها و شانه های بابیان را سوراخ کرده، فتیله های سوزان و روشن در آن سوراخ ها می نهند.

من شاهد کشاندن تعدادی از بابی های زنجیر شده در بازار تهران بودم، در حالی که در پیشاپیش آن ها یک گروه نظامی حرکت می کرد. فتیله های

موجود در سوراخ های گنده شده در بدن هایشان تا آنجا

انتقاد از دین

مانده از رویه ی نخست

سوئد و منتقد دین رایج که مدتی قبل به دلیل انتقادهایش بازداشت و زندانی شده بود، با تألیف کتاب «مسیر پیامبری» با تحلیلی دقیق، «باورهای پایه» در دین را این چنین نقد کرده است:

۱- رابطه انسان و خدا هرگز از سوی خدا آغاز نشده و خدا کسانی از انسان ها را به عنوان فرستاده خویش برگزیده است و پیامبران حاملان وحی و پیام آورانی از آسمان به زمین نبوده اند.

۲- هیچ پیامبری از سوی خدا برگزیده نشده و وحی، فرشته و بعثت رسولان واقعیت ندارد.

۳- رابطه بین خدا و بشر اتفاقاً از زمین به آسمان بوده است و این انسان است که در جستجوی خداست و برای رابطه با او جهد و تلاش کرده است.

۴- انسان، مبتکر رابطه با خداست. این انسان است که با خدا رابطه برقرار می کند، نه خدا با انسان.

۵- وحی انکشاف فهم انسان از خدا و هستی است و نه کلام خدایی که فرشتگانی بالدار از آسمان و از سوی خدا و با صدای عجیب بر رسول نازل کرده است.

۶- برای باور به برگزیده شدن پیامبر از سوی خدا، هیچ دلیلی جز ادعای خود پیامبر وجود ندارد.

۷- خدای هر پیامبری تجربه شخصی اوست و هیچ دلیلی وجود ندارد که خدایی که پیامبران تجربه کرده اند خدای واقعی باشد.

دکتر وسمقی استدلال های خود در نقد باورهای دینی را با این چهار پرسش تکمیل می کند:

۱- چرا برای همه زمان ها و همه اقوام، پیامبری از سوی خدا فرستاده نشده است؟

۲- چرا پیام الهی بطور اطمینان بخش به آیندگان نرسیده و راه تفسیرهای متعدد و گاه متضاد باز است و از این رو اصحاب هر دینی دچار انواع اختلافات نظری و عملی گردیده اند و این اندازه جامعه را به تَعَب و رنج تشخیص درست از نادرست دچار کرده است؟

تعدد تفاسیر، تکثر فرقه ها و خوانش های آیات و اختلافات عمیق میان برداشت ها از آنچه کلام خدا نامیده می شود

همراه با رویکردهای خشونت بار اسلام مانند داعش، طالبان و شبیه این ها

نشان می دهد که آیات دین از استحکام معنایی، شفافیت و صراحت برخوردار نیستند و تن به هر خوانشی حتی خوانش داعشی هم می دهند.

۳- چرا برخی گزاره های کتاب مقدس با علم در تضادند؟ و در تناقض با خرد و واقعیت هایی که مورد سنجش قرار می گیرند؟

۴- چرا همه پیامبران، مرد بودند و خداوند نسبت به زنان از این جهت تبعیض قائل شده است؟
دکتر وسمقی در انتهای پژوهش انتقادی اش در نقد «باورهای پایه دین» می گوید: «به خدا باور دارم ولی او را نمی شناسم».

تلاطم در واتیکان

کلیسای کاتولیک امروز نیازمند کسی است که بتواند این کلیسا را از میان بحران های که با آنها درگیر است، عبور دهد و ایمان را در میان پیروان (بی ایمان شده) تقویت کند.

این بحران ها موجب شده که اعتماد به کلیسا کم رنگ شود. یکی از مشغله هایی که پاپ جدید خواهد داشت، جلب اعتماد دوباره و یا تقویت این اعتماد است. چندین سال است که مسائلی مثل آزار جنسی کودکان توسط کشیش ها، کلیسا و واتیکان را به جایی کشانده که دیگر نمی توانند به عدم شفافیت در این باره ادامه دهند.

افشای فساد مالی و رابطه مردان مذهبی واتیکان با دنیای تجارت که به واتیلیکس مشهور شده و جنجالی که پیرامون آن به راه افتاده، نیز حاکی از روزهای سختی است که در انتظار پاپ آینده است.

نارضایتی از کلیسا، بیشتر در اروپا و آمریکا دیده می شود اما مشکل اصلی کلیسا همچنان مسأله اعتماد پیروان است که خواهان انطباق کلیسای امروز با مسایلی هستند که در زندگی روزمره شان با آنها درگیرند. امری که کلیسا تاکنون نتوانسته خود را با آن هماهنگ کند. علاوه بر این، موضوعات جدیدی مثل ازدواج همجنسگراها، سقط جنین، استفاده از کاندوم، ازدواج کشیش ها و سوال هایی درباره خانواده نیز از دیگر مسائلی است که کلیسا باید در باره آنها با تغییراتی که در جوامع امروزی صورت گرفته، موضع گیری کند.

در بسیاری از موارد ذکر شده، بیش از ۶۰ درصد از کاتولیک ها نظر مثبت خود را در نظرسنجی های مختلف اعلام کرده اند اما واتیکان همچنان از تن دادن به نظر آنها سرباز می زند. امر مهم دیگری که کلیسا با آن روبروست، رابطه کلیسا با پیروان جوان است که بیشتر با این مسائل درگیرند. واتیکان باید برای خروج از این وضعیت، اصلاحاتی را در شیوه رهبری خود صورت دهد. امری که بسیاری از کاردینال های حاضر در مجمع انتخاب پاپ نیز به آن اشاره می کنند.

تا انسان ذاتاً دموکرات نباشد در جامعه او

دموکراسی نخواهد آمد.

ناصر شاهین پر

برگردان محمد خوارزمی

سپاس از تازیان

ما ملت مسلمان ایران روزی سه بار جمعاً هفده رکعت نماز می خوانیم و از الله و محمد و علی و دوازده فرزند علی سپاسگزاری می کنیم که هزار و چهارصد سال پیش لطف کرده به کشور ما حمله کردند، دمار از روزگار نیاکانمان در آوردند به شکلی که پدرانمان را گردن زدند، مادر و خواهرمان را به غنیمت بردند تا پس از بهره وری جنسی از آن بدبخت ها، در سر بازارهای شام و مکه و مدینه به دیگران بفروشدند و سودش را ببرند!

واقعاً که در ازای این محبت اعراب روزی هفده رکعت نماز کافی نیست، باید روزی هفت صد رکعت نماز سپاسگزاری بخوانیم و برای شهادت امامان به جای گریه خون گریه کنیم تا گوشه ای از زحمات آنان را جبران کنیم. غیرت که نباشد جان در عذاب است!

ایران نخستین کشوری در جهان بود که مسلمان شد و به اسلام جان داد، و ایران نخستین کشوری در جهان خواهد بود که اسلام را در زباله دان تاریخ دفن خواهد کرد، و آن هنگام آغاز انهدام کل این دین در جهان است.

سام هریس

نامه ای به امت مسیحی

کشور ایالات متحده که یک کشور مسیحی است، بین کشورهایی که از سطح بالایی از دموکراسی برخوردارند یک مورد کاملاً استثنایی است، هم چنین در مقایسه با کشورهای اروپایی دارای میزان بالایی از آدم کشی، سقط جنین، حاملگی نوجوانان، امراض مقاربتی و مرگ و میر اطفال است.

یک چنین مقایسه ای، به درستی، شامل کلیه ایالات و مناطق گوناگون آمریکا می شود.

شهروندان ایالات مرکزی و جنوبی آمریکا جزو مذهبی ترین شهروندان ایالات متحده آمریکا محسوب می شوند، و بخصوص براساس شاخص های ذکر شده در بالا، دچار بلیه ناهنجاری ها و اختلالات اجتماعی هستند. ضمن اینکه رفتار و کردار شهروندان، به طور رسمی، غیر مذهبی ایالات شمالی آمریکا بیشتر مطابق با معیارهای اخلاقی کشورهای ذکر شده اروپایی است. ضمن این که در آمریکا عضویت در احزاب سیاسی، شاخص کاملاً درستی برای شدت و ضعف باورهای مذهبی نیست.

از هیچ کس پوشیده نیست که ایالات قرمز (جمهوری خواهان) در اصل به علت نفوذ بیش از حد مسیحیان محافظه کار، رنگ سرخ را انتخاب کرده اند. اگر رابطه بسیار نزدیکی بین بهبود اجتماعی و مسیحیت محافظه کار وجود داشت ما باید انتظار داشته باشیم که علائمی از آن را در ایالات قرمز آمریکا مشاهده کنیم. ولی نمی کنیم، از ۲۵ شهری که دارای بالاترین آمار جرم های جنایی هستند ۶۲ درصد در ایالات قرمز و ۲۸ درصد در ایالات آبی هستند. از ۲۵ شهری که جزو خطرناک ترین شهرهای آمریکا محسوب می شوند ۷۶ درصد در ایالت های قرمز و ۲۴ درصد در ایالت های آبی واقع شده اند.

مردمی که زیر سلطه و رهبری سیاست مداران فاسد، دزد و جنایتکار زندگی می کنند، آن ها قربانی نیستند، شریک جرم اند.

جرج اورول

کوروش سلیمانی

اگر و مگرهای دین یهود

قحط سالی در سرزمین یعقوب پیامبر

قحطی و خشکسالی سختی در سرزمین مقدس کنعان رخ می دهد و این برخلاف قول و قرارهایی بوده که خداوند به پیامبران خود داده بود. یعقوب پیامبر به ناچار پسرانش را برای تهیه آذوقه به مصر می فرستد. دست بر قضا یوسف که روزی بدست برادرانش به چاه افکنده شده بود، و اتفاقی بدست کاروانی که از کنار آن چاه گذر می کرده نجات یافته و او را با خود به مصر برده بودند، اینک در مصر به فرمانروایی رسیده و عزیز مصر شده بود. از سر اتفاق یوسف برادرانش را که برای تهیه آذوقه به مصر آمده بودند می شناسد ولی به روی مبارک نمی آورد که من یوسف برادر شما هستم. یوسف در میان برادران، برادر تنی خودش بنیامین را نمی بیند. لازم به یاد آوری است که حضرت یعقوب دو همسر و دوازده پسر داشت. یوسف و بنیامین محصول مشترک حضرت با همسر عقدی اش بانو «راحل» و بقیه ده فرزند دیگر نتیجه تلاش حضرت با سیغه اش «لئا» خانم بوده است.

هنگامی که یوسف برادر تنی خودش بنیامین را در میان برادران دیگر نمی بیند با سیاستی از آن ها می خواهد برادر دیگرشان را که در کنعان باقی مانده بود به مصر فرا بخواند تا با همدیگر آذوقه تهیه شده را به کنعان ببرند. برادرها با بنیامین تماس گرفته او را به مصر می خوانند ولی یعقوب که می ترسید بلایی را که آن برادران بر سر یوسف آوردند و فرزندش را از دست داد این بار سر بنیامین بیاورند راضی به رفتن بنیامین به مصر نشد. یکی از برادرها به نام «رئو» به پدرش اطمینان می دهد که اتفاقی برای بنیامین رخ نخواهد داد و اگر هر بلایی سر او آمد یعقوب می تواند دو پسر «رئو» یعنی نوه های خودش را به جبران از دست دادن بنیامین بکشد!

یعقوب به قول «رئو» اطمینان نمی کند و خودش که بسیار پیر و نابینا شده بود به همراه بنیامین پای پیاده به سمت مصر حرکت می کند تا به بقیه فرزندان به پیوندند و با هم برگردند.

بحث ما در این نوشته رابطه بین خداوند با پیامبرش یعقوب و فرزندان اوست که چون و چراهای زیادی به وجود می آورد.

یکم- چرا خداوند توانا در کنعان، سرزمین موعود و دینداران خود خشکسالی و قحطی می آورد، در حالی که در سرزمین مصر که مردم همگی کافر و بت پرست بودند، مردم در فراوانی و ناز و نعمت زندگی می

کنند؟

دوم- چرا یوسف پس از مدت ها با دیدن برادرانش، احساساتی نمی شود و آن ها را به آغوش نمی گیرد، همه آن ها که در به چاه انداختن او یکسان گناهکار نبودند.

سوم- چرا یوسف فقط سراغ برادرش بنیامین را می گیرد و اشاره به وجود و زنده بودن پدرش حضرت یعقوب نمی کند؟

چهارم- چرا یوسف حتی از مادرش خبری نمی گیرد که زنده است یا مرده؟ پنجم- اصولاً چرا یوسف تا آن روز از حال و اوضاع خانواده و فامیلش با تمام امکاناتی که داشته سراغی نگرفته است؟

ششم- حال که یوسف برادرانش را دیده و از آن ها خواسته بنیامین را هم به مصر بیاورند چرا یک کالسکه گرم و نرم راحت برای آوردن بنیامین و پدر و مادر پیرش به کنعان نفرستاده تا پدر کهنسالی که نابینا هم شده بود به همراه برادرش پای پیاده از کنعان تا مصر بیایند؟

هفتم- چرا «رئو» یکی از برادرها برای خاطر جمعی پدرش به او می گوید اگر بنیامین را برنگردانیم فرزندان مرا می توانی بکشی! و چرا به جای دادن چنین پیشنهاد غیر انسانی پدر را به سوگندی یا به قولی راضی نمی کند.

هشتم- چرا حضرت یعقوب پدر «رئو» با شنیدن چنین تضمینی عصبانی نمی شود که یک پدر چگونه می تواند این پیشنهاد را بدهد و چگونه یک پدر بزرگ می تواند نوه شیرین خود را بکشد؟ البته در این خانواده از این کارها سابقه داشته و فراموش نکرده ایم که پدر جد این حضرات، حضرت ابراهیم نزدیک بود به دستور خداوند مهربان سر فرزندش اسماعیل یا اسحاق را از تن جدا کرده و او را در راه خدا قربانی کند که با ظاهر شدن یک قوچ در صحنه، ماجرا ختم به خیر می شود.

هر چه سعی می کنیم در کار این خدا و پیامبرانش رگه ای از فضیلت، محبت، عشق، آموزش انسانی و از این قبیل محاسن پیدا کنیم دریغ از یافتن روزنه و دریچه ای بسیار کوچک.

دین داران متعصب با احساس

نزدیکی به خدا، سنگدل و

بی رحم می شوند. چون

پشت شان گرم به یک گردن

کلفت شکست ناپذیر است.

نویسنده ویل دورانت

برگردان دکتر میم - برارثانی

خدا از چشم یک کشیش مسیحی

آقای «مس لیر» رئیس اسقف های کلیسای در شهر شامپانی فرانسه بود. او مدت سی سال که به کشیشی مشغول بود، هر چه از درآمد کلیسا زیاد می ماند به جای این که آن را به واتیکان مرکز مسیحیت جهان بفرستد در خفا بین بینوایان تقسیم می کرد.

کشیش «مس لیر» بعد از مرگ خود سه جلد کتاب بزرگ به عنوان «وصیت نامه من» به جای گذاشت که از بزرگترین مدارک تاریخ «ضد مذهبی» در عالم مسیحیت است. با این کتاب ها نامه ای ضمیمه کرده که بسیار خواندنی است.

در این نامه آقای «مس لیر» می نویسد: مدت سی سال برای کلیسای مسیح کار کردم و کلیسا برای من تامین غذا و مسکن نمود. با عرض تشکر از کلیسا سه جلد کتاب خودم را در اختیار واتیکان می گذارم. کلیسای واتیکان که از محتوای کتاب ها آگاه شد صدایش را در نیارود و برای حفظ آبروی مسیحیت کتاب ها را محفوظ نگه داشت تا سال ۱۸۶۰ میلادی حدود ۱۵۰ سال پیش کتاب ها را در اختیار عموم قرار داد و اینک نسخه اصلی کتاب ها در کتابخانه ملی فرانسه نگهداری می شود. در اینجا بخشی از وصیت نامه کشیش «مس لیر» را می خوانید. (آفرین به کلیسا که کتاب های مخالف خودش را از بین نبرد و بعدا هم در اختیار عموم قرار داد. کاری که محال است آخوندهای مسلمان حتا دکتر مهندس های عقب مانده مسلمان انجام دهند و برای مثال کتاب ۲۳ سال دشتی را در اختیار مردمی که آن را نخوانده اند قرار دهند. بیداری)

کشیش مزبور می نویسد، ای خداپرستان عالم درست توجه کنید که چگونه کشیشان «کلیسا» از خدا موجودی وحشتناک و مخوف آفریده اند. خدایی که همیشه مخلوقات خود را گناهکار خوانده و آن ها را تهدید به جهنم رفتن می کند.

خدای مسیحیان بزرگترین شیطان روی زمین است، چون هیچ کاری جز به میل و اراده او انجام نمی گیرد. او زندگی و مرگ را آفریده، بدبختی و افسردگی و فقر برای انسان آفریده. با اینکه به بعضی ثروت می دهد جنگ و بدبختی را هم می دهد. شیطان را آفریده و همیشه ما را از او می ترساند.

خدا هزاران سال است که خود را از مخلوقات خود پنهان کرده و ادعا می کند صدای آن ها را می شنود و آن ها را می بیند ولی هیچ کدام از آن ها در حقیقت نه صدای او را شنیده اند و نه او را دیده اند.

خدا همیشه در حال آبادانی و ویرانی است. کشته شدن مسیح خود

بزرگترین دلیل انحطاط مذهب است.

این چه خدایی است که فرزند خود را می کشد تا دیگران درس عبرت بگیرند در حالی که هیچ مخلوقی حاضر نیست فرزند خود را بکشد تا دیگران درس عبرت بگیرند. (اتفاقاً یک انسان مهم دیگر که به پیامبری هم رسیده بود از همان خدا دستور گرفت فرزندش را قربانی کند تا دستور پیامبری او صادر شود، او حضرت ابراهیم بود که گوی فرزند بی گناهِش را نزدیک بود مانند گوسفند ببرد که سازندگان داستان می گویند خدا پشیمان می شود و جلوی این جنایت را می گیرد - بیداری)

کشیش آگاه «مس لیر» در بخشی دیگر از نامه اش می نویسد، خدا بزرگترین آموزنده خرافات به انسان های بیگناه و خوش باور است. خدا همیشه به آن ها گفته از لذت دوری کنند و فقیر بمانند. در انجیل می گوید: ثروت، پدر، مادر و همه چیز زندگی را رها کنید صلیب خود را بردارید و دنبال مسیح بروید! این چه نصیحت الهی است اگر قرار باشد انسان موجودی را بپرستند که هیچ چیزش معلوم نیست، خورشید را می پرستند که، هم نور دارد، هم دیده می شود و هم گرما دارد. صد رحمت به خورشید که مانند خدا مردم را در تاریکی نگه نداشته است. هزاران نصیحت از مذهب یون برای بشریت، جز گمراهی کوچکترین اثری در رفتار و کردار انسان ها نداشته است جز این که این دستورها و نصیحت ها در بعضی مردم و مذاهب محرک آدم کشی و قتل و غارت اموال مردم بوده است.

به گفته کتاب های آسمانی قدرت شیطان از قدرت خدا بیشتر است. اگر هم انسان هایی از قتل و آدم کشی می ترسند، از نیروی قانون و وجدان و اخلاق است نه مذهب. بشریت افسرده و سردرگم است چون مذهب همیشه آن ها را در تاریکی نگه داشته است. خدا آنقدر انسان ها را ترسانده که هر انسانی حتا در شب وقتی سر به بستر می گذارد، اگر شک کند خدایی وجود دارد از ترس خوابش نمی برد.

در بلوچستان ظرف ۱۰ روز ۲۷ زندانی را اعدام کردند

طی ۱۸ روز در کل ایران ۶۶ نفر را

آخوندها اعدام کردند

از شروع سال ژانویه تا امروز دهم ماه

می، ۲۰۹ نفر را رژیم اعدام کرده است.

دکتر مسعود نقره کار

محسن خیمه دوز - تهران

دو نفر به اتهام اهانت به دین اعدام شدند

دین در تاریخ به دو صورت ظاهر می شود. بار اول به صورت حماسی، بار دوم به صورت جفنگ. اسلام در دوران ظهور حماسی اش (گفته اند!) پیامبری داشته که هر روز که از کوچه ای عبور می کرده روی سرش خاکستر می ریختند تا به او اهانت کنند. یک روز که می بیند از ریختن خاکستر خبری نیست به احوال پرسی اهانت کننده می رود.

اسلام در دوران ظهور جفنگش پیروانی دارد که هر روز در کوچه های واقعی و مجازی می گردند ببینند چه کسانی در حال بد و بیراه گفتن به دین هستند تا آن ها را بگیرند و اعدام کنند، به جای این که بروند و احوال زندگی شان را بپرسند و ببینند چرا ناراحتند و چرا دین و اسلام و نمایندگانش را عامل بدبختی و فلاکت خود می دانند. اسلام طالبان و اسلام ایران دو نمونه از اسلام جفنگ در دوران معاصر است (در صفحه ای که آقای خیمه دوز این مطلب را نوشته دو تصویر دیده می شود).

به تصاویر بالا نگاه کنید، تصویر اول دو نفری هستند که به اتهام اهانت به دین توسط حکومتیان دین دار امروز اعدام شدند.

تصویر دوم دختری است که به دست پدرش به قتل رسیده و پدرقاتل یک هفته بعدش از زندان آزاد شد.

در وضعیت جفنگ بودن دین، قتل یک زن مجازات ندارد ولی مجازات سخنان دو مخالف دین حتا اگر اهانت باشد مرگ است.

در حالی که عامل و علت اصلی دشنام افراد به دین خود دین داران حکومتی اند نه آن ها که فحش می دهند. در جامعه سالم فوقش صفحه مجازی آن ها را تعطیل می کنند و می بندند نه این که آن ها را اعدام کنند و زندگی خانواده آن ها را نابود نمایند. در جامعه بشری تنها افرادی شایسته اعدام هستند که دیگران را به خاطر داشتن عقاید مخالف اعدام می کنند.

اعدام به اتهام توهین به دین، نماد بارز حکومت بسته و جامعه دیکتاتوری و فاسد است. در جامعه باز و سالم که آزادی بیان امنیت و اهمیت دارد داشتن عقاید مخالف حتا اگر همراه با توهین به عقاید دیگران باشد یک نشانه از سلامت سخن، آزادی اندیشه و زیستن امن است.

ایران امروز هم یک جامعه جفنگ است از دینش تا سیاستش، از اقتصادش تا احزابش، از دانشگاهش تا هنر و سینما و ادبیاتش، از حکومتش تا دولتش، از اصلاحاتش تا اپوزیسیونش. زیرا انقلابش هم دوبار تکرار شد. بار نخست انقلاب تراژیک مشروطه، بار دوم انقلاب جفنگ ۵۷. (میان پرانتزها از بیداری است)

جان رضاپور**و سه نکته**

**بزرگترین دست آورد نظام آخوندی کشف
حجاب از چهره اسلام بود.**



**در جامعه ای که زنان را به خاطر چشم
هیز مردان تنبیه می کنند، مرد بودن
ننگی بزرگ است.**



**آن ها در لباس مذهب، زمین های ما را
گرفتند، ثروت های ما را دزدیدند،
میراث فرهنگی و هویت ملی ما را
ربودند. به جایش کتابی به ما دادند که
می گوید تو نباید دزدی کنی!**

روضه خوان ها و مداحان تمام

عمرشان از سفره ای که یزید باکشتن

حسین برایشان پهن کرده نان

می خورند. لعنت فرستادن آن ها به

یزید دیگر برای چیست؟ شاید هم در

دل می گویند نور به قبرش ببارد!

این قاضی ایرانی است، نه اسلامی

یک قاضی در دادگاه رباط کریم، یکی از محله های فقیرنشین اطراف تهران حکمی صادر کرد که همه را تکان داد.

قاضی مزبور در مورد پسر ۱۵ ساله ای که از یک مغازه نانوايي در رباط کریم یک قرص نان دزدیده بود حکمی غیر معمول صادر کرد. او پس از شنیدن جزئیات حادثه، از پسر پرسید، آیا واقعاً نان سرقت کرده ای و یک قفسه را هم هنگام فرار شکسته ای؟

پسر با خجالت سرش را خم کرد و گفت آری.

چرا دزدی کردی؟

نیاز داشتم.

چرا سرقت کردی و نان را نخردی؟

من پول نداشتم.

چرا از والدین خود پول نگرفتی.

من فقط مادرم را دارم که بیمار است و من به خاطر او که کار هم نمی کند نان دزدیدم.

تو خودت کار نمی کنی؟

من در کارواش سر خیابان کار می کردم و این کار را هم دکتر فریور هاشمی پزشک مادرم برای من جور کرده بود و یک روز برای کمک به مادرم مرخصی گرفتم و فردایش نتوانستم برگردم به همین دلیل مرا اخراج کردند.

پس از پایان گفتگو، قاضی رباط کریمی حکم خود را چنین اعلام کرد:

سرقت، بویژه سرقت نان، جنایتی است شرم آور و بسیار مهم!

همه ما مسئول این جنایت هستیم. حتی نظام پزشکی رباط کریم. و همه حاضرین در این دادگاه، از جمله خود من، مسئول این جنایت و سرقت هستیم. بنابراین، همه حاضرین در این جلسه نفری یک میلیون تومان (حدود دودلار) جریمه می شوند و هیچ کس بدون پرداخت یک میلیون تومان حق ندارد سالن را ترک کند.

قاضی یک میلیون تومان که به صورت (چک پول) بود از جیب خود بیرون آورد و مشغول جمع آوری پول ها شد. او گفت علاوه بر این من برای صاحب مغازه نانوايي آقای کاشفی، که این پسر گرسنه را تحویل پلیس داده مبلغ ۱۰ میلیون تومان جریمه می نویسم، سفارش دادم اگر جریمه در یک ساعت پرداخت نشود، مغازه نانوايي کاشفی بسته می شود. قاضی پول ها را جمع کرد و همه را تحویل پسر بچه داد که ببرد خانه به مادرش بدهد.

قاضی هنگام ترک اتاق رو به حاضرین گفت: اگر کسی در حال سرقت نان در رباط کریم است باید همه ساکنان این شهر شرمنده باشند و از خجالت بمیرند!

داستان غمناک غلمان

در زمانی که محمد ابن عبدالله اسلام را تاسیس کرد شیوخ عرب برای دفع نیازهای جنسی خود عادت داشتند پسر بچه ای را به استخدام خود در آورند، به اصطلاح امروز دوست پسر بگیرند، دوست پسری با اختلاف سن تا هفتاد هشتاد سال! شیوخ پولدار این بچه های بیگانه را به نام مستخدم خانه (غلام) می گرفتند و از آن ها لذت جنسی هم می بردند.

این سنت زشت اسلامی در قرآن هم آمده است. عرب ها پس از یورش به ایران و مسلمان کردن ایرانیان با بردگان نوجوان ایرانی نیز چنین کردند. غلمان در زبان عرب و قرآن به پسر ملیجک خوشگل می گویند که برای رفع خاک بر سری مردان بیمار بوده است. در افغانستان امروزی هم «بچه بازی» یکی از سرگرمی های مردان است. مطمئناً مردان دانش آموخته افغان و آن ها که در بیرون از کشور زندگی می کنند با این کار غیر طبیعی و به دور از تمدن و انسانیت مخالف هستند اما کاری از دستشان بر نمی آید.

آنچه که از تاریخ فرهنگی شیوخ عربستان به جای مانده و تا قلب قرآن هم حضور خود را اثبات کرده با اطمینان می توان گفت از الله گرفته تا مردان غلمان دوست مسلمان را باید جزو بیماران جنسی شناخت.

خامنه ای گفت چون مردم ایران

توانایی تحلیل مسائل سیاسی را

ندارند نمی شود رفتار دوم کرد. پس

چطور رئیس مجلس خبرگان آخوند

جنتی ۹۶ ساله که قدرت تکلم را از

دست داده، مغزش رو به زوال است و

جلوی ادرارش را نمی تواند بگیرد و

پوشک می بندد، توانایی تحلیل

مشکلات مملکتی را در حد ریاست

مجلس خبرگان دارد؟

عبداله قاندي

محسن خیمه دوز - تهران

شرح این غصه نگفتن تاکی

مانده از رویه ۲

بعد از عمامه پرانی

بعد از عمامه پرانی اینک نوبت به آخوند کشی رسیده است (ظرف هفته گذشته سه چهار آخوند را مردم به شکل های گوناگون کشته اند. امروز ۵/۹/۲۳ است).

اگر شاه صدای سیل آسای فروپاشی حکومتش را نشنید حکومت اسلامی و فقاقت در برابر سیلی به مراتب ویران گتر قرار گرفته است. اما با یک تفاوت، شاه بقایایی و خاطره ای از خود برجای گذاشت که ارزش داشت پس از فروپاشی سلطنت از او یاد شود. اما پس از فروپاشی حکومت فقاقت نه تنها پرونده دین اسلام، شیعه، شریعت و آخوند برای همیشه در ایران بسته خواهد شد بلکه دیگر حتا افراد مذهبی، بازمانده از ساختار آخوندی و دینی جرات نام بردن از سنت پدران و مادران، خود را نخواهند داشت.

تبدیل عمامه پرانی به آخوند کشی تازه آغاز ماجراست. ماجرای که آن را ساختار فقاقت، شریعت و دین بر ایران معاصر تحمیل کرد و اینک می رود تا پس از چهار دهه خودش به قربانی اصلی این ماجرا تبدیل شود. علت های اجتماعی با کسی شوخی ندارند، شعله ور که شدند فقط می سوزانند، دیگر کاری ندارند که چه چیز و چه کسانی را می سوزانند. وقتی جریان سوختن آغاز شد، باب عقلانیت و منطق کاملاً بسته می شود و فقط جنازه است که از میان شعله ها بیرون می زند.

این شعله سوزان ویرانگر اینک با اشتباهات پی در پی حکومت فقاقتی روشن شده و با هر بار دمیدن حکومت در آن تنور سوزان شعله و رتر می شود.

اولین قربانی که بزرگترین قربانی آن است خود حکومت آخوندی خواهد بود. در زمانه ای هستیم که دیگر نه چپ ایدئولوژیک وجود دارد، نه دشمن خارجی، نه سلطنت داخلی، نه توده های احمقی که عکس رهبران شان را در ماه ببینند. بنابراین هیچ توجیه و بهانه ای برای انداختن گناه به گردن دیگری وجود ندارد.

روز موعود با آتش سوزان جهنم در راه است، آتشی که می سوزاند و خاکستر می کند.

سوخته بود که شعله آتش با چربی گوشت شان همچون چراغی در حال خاموش شدن سوسو می زد.

گاهی نبوغ خارق العاده اهالی مشرق زمین شکنجه های تازه ای می آفریند. آن ها پوست کف پای بایی ها را کنده، پاهای زخمی آن ها را در روغن جوشان فرو می برند، سپس همانند اسب پاهای آن ها را نعل کرده و در همین حال قربانی بیچاره را مجبور به دویدن می کنند، دیگر کوچک ترین فریادی از سینه قربانی بیرون نمی آید ولی جسم او دیگر قادر به تحمل نیست و به زمین می افتد. یکی از ماموران فریاد می زند، بزیند ضربه آخر را، او را از این درد جانکاه نجات دهید، جلاد شلاقش را به کار می گیرد. این آغازی بر پایان کار قربانی است. سپس بدن های سوخته و سوراخ شده قربانی را با استفاده از دست ها و پاها از بالای درخت آویزان می کنند تا اکنون با تیر نظامیان سوراخ سوراخ شوند.

من اجساد را دیدم که با حدود ۱۵۰ گلوله شرحه شرحه شده بود. قربانیانی را هم به دهانه توپ های خمپاره می بندند و تا بدن هاشان منفجر شوند و برخی را هم عده ای دیگر با شمشیر قطعه قطعه می کنند. هر کسی که دستانش را به خون قربانی آلوده می کرد به خود می بالید و آن را افتخاری می پنداشت. برخی که وسیله ای نداشتند با خنجری قلب یک قربانی را می شکافتند، یا فرد دیگری میله های آهنی را با ضرب چکش در شکم آن دیگری فرو می کرد. فقط جلادان دربار نبودند که دست به این جنایت آلوده می کردند، عامه مردم هر کس دستش می رسید به ابتکاری تکه ای از گوشت بدنی را می کند و جدا می کرد. نیروهای نظامی ایران قصاب هستند.

وقتی خودم این نامه را که نوشته ام یک بار مرور کردم، آرزویم از خدا این بود که کاش زنده نبودم تا شاهد دیدن این صحنه ها گردم ولی به خاطر مسئولیت های شغلی ام در دربار به دفعات متعدد شاهد کم و بیش این اعمال شنیع شده بودم. بعد از کشتن بایی ها، اجساد تکه پاره آن ها را دو نیمه کرده به دروازه های شهر میخکوب می کنند و یا در صحرا رها می کنند تا طعمه حیوانات شوند.

توضیح ضروری - هنگام نوشتن این نامه افسر اتریشی در سال ۱۸۵۲، تنها ۸ سال از آغاز جنبش باب گذشته بود. «تیترا مقاله هم از بیداری است»

**امر به معروف و نهی از منکر یعنی
فضولی مسلمانان عقب مانده
به کار مردم!**

اسلام کمر ایران را شکست

س - ل

دکتر عبدالحسین زرین کوب

چادر سیاه از کجا آمده است

در ایران باستان اکثریت مردم زرتشتی بودند و در دین زرتشت رنگ سیاه نماد اهریمن و شیطان است و زرتشتیان به حدی از سیاهی و تاریکی بیزار هستند که حتی در مراسم عزا و سوگواری نیز لباس سپید بر تن میکنند. در جشن دینی (سده) هم لباس زنان و مردان یک دست سپید است. در دین زرتشت، بدی (شر) در مقابل خوبی (خیر) قرار میگیرد. نماد بدی سیاهی و تاریکی است و نماد خوبی سپیدی و روشنایی است، زرتشتیان به سمت نور و روشنایی نماز میخوانند. حتی آتش هم چون نمادی از نور و دشمن سیاهی و تاریکی است که در دین زرتشت، مقدس است.

همچنین در دین اسلام، هیچ جای قرآن سفارش به پوشیدن چادر سیاه و کلا پوشش سیاه نشده است بلکه برعکس پوشش سیاه همواره مکروه و نفی شده است. حتی در هنگام حج، لباس احرام سپید است و پوشیدن لباس سیاه هنگام زیارت کعبه خانه ی خدای مسلمانان مکروه میباشد. حتی در هنگام مرگ هم از کفن سیاه و تاریک استفاده نمیکنند! چادر سیاه هیچ ارتباطی با دین ندارد.

پس چادر سیاه از کجا آمده است؟

حتما از دوران سیاه اعراب و رسم زنده بگور کردن دختران در بعضی قبایل عرب خبر دارید و حتما بارها از خودتان پرسیده اید که چطور نسل این اعراب منقرض نشد در حالی که دخترانشان را زنده بگور میکردند؟! جواب این پرسش روشن است، چون همه ی دختران این قبایل زنده بگور نمی شدند و بسیاری زنده می ماندند. اما اعراب عربستان با آن همه تعصب کور چگونه ننگ داشتن دختر را تحمل میکردند؟ تنها راه برای پوشاندن این ننگ و شرم، پنهان کردن دختران در سیاهی و تاریکی بود.

و چادر مشکی وسیله ای بود که سیاهی و تاریکی گور را برای دخترانی که زنده مانده بودند تداومی میکرد. زنان عرب باید در گرمای طاقت فرسای عربستان، غرق در تاریکی چادر سیاه از دیده ها پنهان میشدند تا

توهین به بشریت است که ریاست

مجمع حقوق بشر سازمان ملل یکی از

عوامل جمهوری اسلامی شود.

اعراب ننگ داشتن دختر را در این پوشش های تاریک مخفی کنند. این در حالی بود که لباس باستانی زنان ایرانی، باوقار و در عین حال پر از رنگ و زیبایی بود. حتی چادر ایرانیان (شونل) بسیار پرنقش و رنگین بود و هیچگاه بسته نبود و اغلب یا روی شانه یا پشت سرشان آویزان میکردند، زیرا چادر ایرانی جهت زیبایی استفاده میشد نه برای پوشاندن مو و اندام زن و پنهان کردنش.

برخلاف زنان عرب که مجبور به پوشیدن لباس های سیاه و تاریک بودند تا دیده نشوند، لباس زنان ایران باستان، جشنواره ای از رنگ و زندگی بود. هنوز میتوان زیبایی و رنگهای متنوع این لباس ها را در پوشش محلی زنان کردو مناطق مختلف ایران مشاهده کرد، بخصوص لباس سنتی زنان عشایر ایرانی

کسی در ایران باستان از داشتن دختر ننگ نداشت تا مجبور شود

یا او را در گور تاریک، زنده دفن کند

یا او را در چادر سیاه، زنده محو کند

تهاجم فرهنگی یعنی زنان ایرانی، چادر سیاه که پوشش سنتی زنان عرب و نشانه ی شرم از زن بودن است را بپوشند و عده ای نیز با فلسفه بافی و شعارسازی این جهالت موروثی اعراب را به غیرت و حیا و عفت بچسبانند تا هر کس ایرانی و انسانی اندیشید، بی غیرت و بی حیا خطاب شود

چادر سیاه همان نمادِ تحجر اعراب است

چادر سیاه، تاج بندگی از دوران سیاه اعراب است

چادر سیاه، نماد و تجسم زنده بگور کردن دختران عرب است

بخاطر نادانی و جهالت مان و به اسم دین و خدا، رنگ را بر زندگی مادران و همسرانمان حرام نکنیم

ایرانی باشیم نه فقط در گفتار بلکه در کردار.

این که به مردم بدی کنی ولی از

خدا طلب بخشش نمایی مثل

این است که بشاشی توی

شلوارت، پیراهنت را عوض کنی!

جورج کارلین

رضا هاشمی

ابوعلی سینا و خلقت جهان

از ابوعلی سینا کتاب فلسفی به نام شفا به جای مانده است که وی در این کتاب با دلیل و برهان های عقلی باورهای مذهبیون را باطل اعلام می کند. ابوعلی سینا در کتاب تالیفی خود منکر وجود هر نوع معجزه می شود. ابوعلی سینا در کتاب شفا، منکر زنده کردن مردگان توسط عیسی و تبدیل عصای موسی به مار و دو نیم کردن ماه توسط محمد پیامبر می شود. وی همچنین نظریاتی در رد وحی و وجود دوزخ و بهشت می دهد. او درباره خلقت جهان می گوید:

اگر تصور کنیم خدا لحظه ای تصمیم به خلق جهان گرفته باشد، واجب می آید تصور کنیم که قبل از آن کار واجبی می کرده و واجب تر می آید که پیش از آن کار واجب، کار واجب تری و واجب تری و اگر این رشته را ادامه دهیم به بی نهایت می رسیم و چون بی نهایت در منطق امری مهمل است پس خلقت جهان هم امری مهمل است. (کتاب شفا). ابوعلی سینا در زمان خود از سوی روحانیون به الحاد و کفر متهم شد. و به دستور خلیفه المنجد بالله در سال ۵۵۵ هجری کتاب هایش سوزانده شد.

- سهروردی متفکر مسلمان تالیف شفا ابوعلی سینا را غفلت او از پیامبر اسلام می داند.

- ابن رشد متفکر مسلمان اندلس می گوید چگونه است که ابن سینا قوانین زیست شناسی برای انسان و موش را یکسان می داند حال آن که انسان اشرف مخلوقات است. به خدا قسم که علم او فریبنده و سبب گمراهی خلق است.

- امام فریدالدین ابن غیلان حکیم قرن شش در یک رساله در محکومیت ابوعلی سینا می گوید:

«چگونه است که شخصی چون ابن سینا گفته ی قرآن که آسمان و زمین

در شش روز آفریده شده را انکار می کند و می گوید همه چیز از ازل بوده است؟»

- حسن الاربلی محدث و حکیم مسلمان قرن هفتم در بستر مرگ می گوید: شهادت می دهم که خدا بزرگتر است و ابن سینا کذاب است. کتاب شفای ابن سینا در اروپا سالیان سال تدریس شد و باعث رنسانس و روشنگری گردید اما افسوس که مردم سرزمین ابن سینا به گفته های او پشت کردند و تا به امروز درگیر خرافات مذهبی اند...

ابوعلی الحسن بن سینا (۱۰۳۷-۹۸۰ هجری قمری)، از فلاسفه و پزشکان شهیر نیز مانند الکندی، از مدافعان برتری اصلی خردگرایی، بر الهامات پوچ متافیزیکی، معتقد به تفسیر اصول مذهبی بر پایه علم و مخالف معاد جسمانی بود. در بحثی که در این باره با ارتشیان به عمل آورد، آنها تقاضای اعدام او را کردند و سربازان برای دستگیری او به خانه اش حمله بردند. ابن سینا فرار اختیار کرد و در خانه یکی از دوستانش به نام ابوسعید دفدک پنهان شد و در آنجا به نوشتن شاهکار خود، کتاب القانون پرداخت. ولی سربازان خانه اش را غارت و از امیر درخواست کردند، سرش از بدن جدا شود. ابن سینا، چندین مرتبه مورد حمله مذهبیون قرار گرفت و کتابخانه اش بوسیله آنها غارت شد. دوستانش به وی پیشنهاد کردند که او در عقاید و افکارش جانب اعتدال را رعایت کند.

ابن سینا پاسخ داد:

من یک زندگی کوتاه، ولی پر پهنای را به یک زندگی پر طول، اما باریک برتری می دهم.

ابن سینا، بدون اینکه از مخالفت و خشم علمای اسلامی ترسی به خود راه دهد، شجاعانه تا پایان عمر کوشش کرد تعصبات خرافاتی مذهبی را با علم و منطق تعدیل نماید.

**انسان خدایی راکه
نمی بیند دوست دارد و
طبیعتی راکه می بیند
ویران می کند!**

هوبرت ریوز

**یک کتاب دوزخی هزار و چهار صد
سال است در ایران جان
می ستاند و جوانان ما را به پای
چوبه دار می فرستد.**

باید هزاران تن از ما جلوی سازمان
ملل اعتصاب غذا کنیم تا اعدام
جوانان در ایران قطع شود.

در چهار ماه گذشته تا امروز
۲۳ / ۸ / ۵ بیش از ۲۰۹ نفر
از جوانان ما را آخوندها
اعدام کرده اند!

برای فرزندان مان قصه هایی
بگوییم که بیدار شوند،
نه این که بخوابند. ؟

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان



بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.